



استاد فرزانه حضرت آیت الله مكنونام



ناموس حضرت حق



عنوان	فهرست مطالب	صفحه
پیش‌گفتار.....	۷	
سوره‌ی کوثر، شناسه‌ی حضرت زهرا علیها السلام	۹	
معنای کوثر.....	۱۵	
شأن نزول سوره‌ی کوثر.....	۱۶	
حضرت زهرا علیها السلام ؛ اصل هستی.....	۱۷	
علت پنهان بودن قبر حضرت زهرا علیها السلام	۱۹	
کوثر زهرا.....	۲۱	
مصایب حضرت زهرا علیها السلام	۲۳	
نقش عایشه در شهادت حضرت زهرا علیها السلام	۲۴	
حضرت زهرا علیها السلام ؛ باطن ولایت.....	۲۷	
آیه‌ی مباحله و مقام حضرت زهرا علیها السلام	۲۸	
رابطه‌ی حضرت زهرا علیها السلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله	۳۷	
ستم خلفای جور.....	۴۴	

سرشناسه: نکونام، محمدرضا، ۱۳۲۷ -
عنوان و پدیدآور: کوثر: ناموس حضرت حق / مولف محمدرضا نکونام.
مشخصات نشر: قم: ظهور شفق، ۱۳۸۵.
مشخصات ظاهری: ۴۸ ص.
شابک: ۵ - ۲۱ - ۲۸۰۷ - ۹۶۴ - ۹۷۸
یادداشت: فیبا.
موضوع: فاطمه زهرا (س)، ۸ قبل از هجرت - ۱۱ ق. -- سرگزشتنامه.
موضوع: تفاسیر (سوره کوثر)
رده بندی کنگره: ۸ ک ۹ ن / ۲ / ۲۲۷ BP
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۳
شماره کتابخانه ملی: ۳۷۵۰۷ - ۸۵ م



کوثر: ناموس حضرت حق

تألیف: حضرت آیت الله العظمی محمدرضا نکونام

ناشر: ظهور شفق

محل چاپ: نگین

نوبت چاپ: اول

تاریخ چاپ: زمستان ۱۳۸۶

شمارگان: ۳۰۰۰

قیمت: ۵۰۰۰ ریال

ایران، قم، بلوار امین، کوچه‌ی ۲۴، فرعی اول سمت چپ، شماره‌ی ۷۶

صندوق پستی: ۴۳۶۴ - ۳۷۱۸۵

تلفن: ۲۹۳۴۳۱۶ - ۰۲۵۱ تلفکس: ۲۹۲۷۹۰۲ - ۰۲۵۱

www.Nekoonam.ir www.Nekoonam.ir

ISBN: 978-964-2807-21-5

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

پیش گفتار

الحمد لله رب العالمين، والصلوة والسلام على
محمد وآله الطاهرين، واللعن الدائم على
أعدائهم أجمعين.

تأمل درباره‌ی یافت ساحت‌های غیبی
حضرت زهراى مرضيه عليها السلام و جایگاه ویژه‌ی آن
حضرت در سلسله‌ی ظهورات هستی، عقل
پخته و رسیده را به زانو در می‌آورد و تنها عقل
نوری و دل راه یافته و مؤید است که می‌تواند
نمی از دریای بی‌کران فضایل آن حورای انسی و
بانوی قدسی را بیابد.

شناخت نورانیت حضرت فاطمه‌ی زهرا عليها السلام
از مسایل صعب و مستصعب و از پیچیده‌ترین

مباحث ولایت است که بسیاری از حقایق آن به زبان رمز و اشاره آمده که از هر زبان صریح دیگری برای اهل معناگویاتر است.

نوشتار حاضر با تأمل در سوره‌ی کوثر که می‌توان آن را شناسه‌ی حضرت زهرا علیها السلام دانست به تبیین جایگاه حضرت زهرا علیها السلام در سلسله‌ی ظهورات هستی و عوامل شهادت آن حضرت می‌پردازد و شهادت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و علاقه‌ی شدیدی که آن حضرت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داشت و اقدامات عایشه و هم‌چنین دو خلیفه را عامل شهادت آن حضرت می‌داند.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ * فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ *

إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾

سوره‌ی کوثر، شناسه‌ی حضرت زهرا علیها السلام

سوره‌ی کوثر، شناسنامه‌ی حضرت زهرا
مرضیه علیها السلام است؛ همان‌طور که سوره‌ی توحید
شناسنامه‌ی حضرت حق است. این سوره از تبار
تاریخی سخن می‌گوید. سوره‌ی کوثر همانند
همه‌ی سوره‌های قرآن کریم، پیچیده، سنگین و
در عین حال ساده و روان است. این سوره‌ی
مبارکه کوتاه‌ترین سوره‌ی قرآن است که در مکه

نازل شده است، ولی سبب تنزیلی آن مخصّص آن نمی باشد و چنین نیست که تنها امری خصوصی را طرح نماید؛ بلکه قانونی کلی، عمومی و فراگیر را خاطر نشان می گردد که همان موضوع «تبار انسانی» است. تبار انسان در تاریخ، شکل های گوناگونی به خود دیده است و با دقت در مباحث اجتماعی و تاریخی به دست می آید که این تبار بر همه ی حیات آدمی حاکم است. تبار تاریخی به ما می گوید: انسان ها به سه دسته تقسیم می شوند:

دسته ی نخست - اهل حق؛ به طوری که شایسته ی عنوان حقیقت هستند؛
دسته ی دوم - اهل باطل؛
دسته ی سوم - توده ها.

دو دسته ی نخست یا خواص اهل حق و باطل، ائمه ی حق یا باطل می باشند و هر چند از نظر کمیت و شماره محدود هستند، از نظر کیفیت، تاریخ انسانی را رقم زده اند و همیشه

سرنوشت ساز بوده اند؛ اما گروه سوم یا توده ها هر چند از نظر کمیت، تعداد فراوان و بی شماری را به خود اختصاص داده اند، از نظر کیفیت، نازل ترین مرتبه ی تبار انسانی را دارا هستند. بر این اساس، عده ای در زاویه ی حق قرار دارند و عده ای در زاویه ی باطل؛ و این دو زاویه، کیفیت بالایی دارد؛ اما زاویه ی سوم نه عنوان حق را دارد و نه عنوان باطل بر آنان سزاوار است و تنها کمیت تاریخ انسانی را تشکیل می دهد که با تغییر جهت به سوی حق و باطل موازنه ی حق و باطل را تغییر می دهند.

دقت در تاریخ بشری به دست می دهد که سران جامعه ی بشری؛ خواه در جانب حق باشد و یا در ناحیه ی باطل، محدود و اندک بوده اند و افراد شایسته، برجسته، دانشمند، فهمیده، باتقوا، و صاحب اندیشه و هم چنین افرادی که عنوان کفر، طاغوت، خبثات و عناد بر آنها به راستی صادق باشد، در میان هر جامعه ای

بسیار اندک است؛ ولی افراد معمولی فراوان هستند. البته، هنگامی که می‌گوییم افراد برجسته اندک هستند مدعیان را نیز به شمار آورده‌ایم، وگرنه ممکن است دسته‌ای داعیه‌ی حقانیت یا دانش و تحقیق و اندیشه داشته باشند، ولی هنگام کار و عمل روشن می‌گردد که چیزی در وجود ندارند.

آنچه تاریخ بشری را رقم می‌زند و صحنه‌گردان آن می‌باشد کیفیت است نه کمیت، و افراد هستند و نه جمعیت؛ زیرا جمعیت، نقش سیاهی لشکر را دارد و نظریه‌پردازان، لیدرها و مهره‌های حق یا باطل هستند که جریده و شجاعت حرکت و قیام را دارند و باعث پیدایش جمعیت می‌شوند.

حال، سوره‌ی کوثر به این معنای اجتماعی و به کیفیت تاریخ بشری نظر دارد و نه به کمیت آن و دسته‌ی سوم را مطرح نمی‌نماید، بلکه تنها از افراد صاحب شخصیت و خاص یاد می‌نماید؛

هم در جهت حق و هم در جهت باطل و واژه‌های «کوثر» و «ابتر»، «خطاب به نبی اکرم» و در مقابل «اهل عناد» و ﴿أَنَا أَعْطِيكَ الْكَوْثَرَ﴾ در مقابل: ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾ آن را می‌رساند.

در این سوره، از گروه سوم؛ یعنی توده‌ها یادی نمی‌شود و از «ناس» خبری نیست و تنها از دو گروه خواص که قافله‌ی آدمی را به حرکت در می‌آورند - «کوثر» و «ابتر» - سخن به میان آمده است. عموم مردم، مطیع و تابع هستند و به همین جهت، اگر تابع حق شوند، حق تقویت

می‌گردد و چنانچه تابع باطل شوند، باطل تقویت می‌گردد؛ اگر حق را حمایت کنند، حق پیش می‌افتد و چنانچه باطل را حمایت کنند، باطل پیش می‌افتد؛ از این رو، گاه قرآن کریم شخص خاصی را با شدت مورد هجوم قرار می‌دهد و برای نمونه می‌فرماید: ﴿تَبَّتْ يُدَا أُبَىٰ لَهَبٍ وَتَبَّ﴾، ولی وی شخصی است که صاحب خط و اندیشه و صاحب راه و اهل حرکت است نه یک

شخصی معمولی، و خداوند به همین سبب، با تمام قوت به او حمله می‌کند. برای این که آیه‌ی شریفه به‌خوبی معنا شود، این‌گونه مثال می‌زنیم که اگر کسی شما را اذیت کند و برای نمونه، بدهی شما را نمی‌پردازد و چندین بار تخلف می‌کند شما گریبان وی را از عصبانیت می‌گیرید و او را به کنار می‌برید و می‌گویید: چرا چنین اذیت می‌کنی؟ گویا حال خداوند نیز چنین است و خداوند با غضب، نفرین می‌کند؛ زیرا ابولهب، فردی معمولی نیست، بلکه صاحب خط و اندیشه است و فرهنگ خود را در جامعه ترویج می‌کند.

آدمی در عمر کوتاه خود باید تلاش نماید تا خود را از خط سوم که مسیر خوردن و خوابیدن یا رفت و آمد معمولی است جدا کند. توده‌ها یک لقمه نان تهیه می‌بینند و می‌خورند و زندگی کاملاً معمولی دارند، یا پس از مردن، یک خانه و ماشین و چند بچه و فامیل بر جای می‌گذارند؛

ولی کسانی که صاحب فکر، ذکر، قوت و قدرت هستند خود را به قدر امکان از این خط دور می‌نمایند و خویش را به آیات حق نزدیک می‌کنند.

معنای کوثر

نظریه‌هایی که درباره‌ی معنای کوثر ارایه شده، آن را به اهمال کشانده است. مفسران حدود سی معنا برای این واژه آورده‌اند. یکی می‌گوید: «نهر فی الجنة» دیگری می‌گوید: «خیر کثیر»؛ ولی هنگامی که به سوره دقت می‌شود

روشن می‌گردد با این که کوتاه‌ترین سوره است؛ اما بلندترین قامت را دارد، در این سوره، هیچ نیازی نیست که کوثر معنا شود؛ بلکه خود سوره، واژه‌ها را معنا می‌نماید؛ چرا که این سوره، میان حق و باطل و کوثر و ابتر مقایسه شده است و «ان شانک هو الأبر» معنای «اَنَا اعطیناک الکوثر» را روشن می‌نماید.

همچنین در واژه‌ی «شائک» مبعض پیامبر

مورد اشاره است و هیچ مفسّری نمی‌تواند بگوید این کاف به حضرت رب العالمین یا به دیگری می‌خورد، بلکه مخاطب آیه‌ی شریفه، شخص رسول اکرم ﷺ است و در این مورد اختلافی نیست؛ «هو الاِبر»؛ یعنی دشمن تو ابر است و ابر در مقابل کوثر است؛ کوثر هر معنایی پیدا نماید ابر معنای مقابل آن را می‌دهد و هم‌چنین ابر، به هر معنایی باشد، کوثر در مقابل آن قرار می‌گیرد. ابر؛ یعنی مقطوع، منقطع، بریده و رها و کوثر؛ یعنی غیر مقطوع، غیر بریده و غیر رها.

شأن نزول سوره‌ی کوثر

پس از این که خداوند به پیامبر اکرم ﷺ دو فرزند پسر به نام‌های ابوالقاسم و عبدالله می‌دهد، حضرت زهرا (ع) را به او عطا می‌نماید تا کسی نگوید: اگرچه پیامبر اکرم ﷺ حضرت زهرا (ع) را دارد، عقیقه است و فرزند پسر ندارد. پیامبر ﷺ هم فرزند پسر و هم دختر دارد، ولی فرزندان پسر

آن حضرت از دنیا می‌روند و سپس این سوره نازل می‌شود و این عطا‌ی الهی - کوثر - اعطای ویژه‌ای می‌یابد. مشکل پیامبر اکرم ﷺ با وجود حضرت زهرا (ع) و بدون ابوالقاسم و عبدالله به دید دشمنان حل نمی‌شد و نقصی برای آن حضرت به شمار می‌آمد؛ به همین علت، خداوند متعال ابتدا به پیامبر اکرم ﷺ فرزندان پسر می‌دهد و سپس آن‌ها را می‌برد و در برابر کوثر را اعطا می‌فرماید.

حضرت زهرا (ع)؛ اصل هستی

اگر به طبیعت اولی انسان‌ها مراجعه شود، روشن می‌گردد که مرد قوی‌تر از زن است، اصل در نسب، نسل، نطفه و اصل در روح، مرد است. این امر از لحاظ روانی دست‌یافتنی است و مطلب درستی می‌باشد؛ ولی در مورد حضرت زهرا (ع) موضوع به گونه‌ی دیگری است و آن حضرت در همه‌ی هستی اصل می‌باشند. حضرت امیرمؤمنان (ع) امام است ولی امامت منحصر در ایشان نمی‌باشد، و خود آقا

رسول الله ﷺ نیز امام است و نبوت هم منحصر به فرد نیست و اگر پیامبر اکرم ﷺ نبی است، انبیای الهی دیگری نیز بسیارند؛ ولی عنوان «زهر» منحصر به فرد است و نقطه‌ی برگار وجود و نقطه‌ی زاویه‌ی مخروط است و حضرت زهرا ﷺ ناموس الهی است، بلکه کوثر است و خدا می‌خواهد با ایشان قدرت‌نمایی کند. اگر کوثر در فرزند پسر به عنوان امام یا نبی باشد، متعدد می‌گردد؛ اما هنگامی که زهرای مرضیه ﷺ کوثر است، بالاتر از عنوان امام و نبوت است؛ زیرا کوثر، باطن ولایت است و ولایت قوی‌تر از امامت و نبوت است؛ امامت و نبوت، ظاهر ولایت است و ولایت، باطن نبوت و امامت است؛ هر نبی و امامی به میزان ولایت خود، نبوت و امامت دارد و علت کمال هم ولایت است و بعد از ولایت، نبوت و امامت حاصل می‌شود؛ به همین جهت، حضرت زهرا ﷺ علت است؛ علتی که معلول نمی‌باشد.

علت پنهان بودن قبر حضرت زهرا ﷺ

بر اساس پنهان بودن مناقب ایشان است که در زیارت‌نامه‌ی ایشان آمده: «مجهول»، «منحصرة» و «باطنة»؛ زیرا افزوده بر قبر، قدر ایشان مجهول است چرا که وجود ایشان، وجودی باطنی و پنهانی و دست نیافتنی است و بعد از حضرت زهرا ﷺ چنین نبود که نشود قبر آن حضرت را معلوم کرد و حضرات معصومین ﷺ می‌توانستند آن را معرفی نمایند؛ اما مگر چیزی از مناقب بی‌نهایت حضرت زهرا ﷺ ظاهر شده است که قبر ایشان ظاهر شود؟! بر فرض که جای قبر آن حضرت را بدانیم؛ اما مشکلی حل نمی‌شود؛ چرا که قدر آن نقطه‌ی برگار وجود، مجهول باقی مانده است. به گمان من، اگر کسی سراغ قبر حضرت زهرا ﷺ را از امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بگیرد و ایشان مکان آن را تعیین بنمایند، باز مشکل حل نمی‌شود. ما چه چیزی از ایشان می‌دانیم که

بخواییم جای قبر حضرتش را بدانیم! این قبر عنوانی از آن «المجهولة قدرها» می باشد. امام کاظم یا امام رضا علیه السلام می توانستند قبر حضرت را تعیین نمایند، به خصوص در زمان ائمه ی بعدی چنین نبوده که کسی قدرت داشته باشد که بتواند نبش قبر نماید. اگرچه گاهی گفته می شود: دلیل پنهان کردن قبر حضرت برای تقیّه بوده است؛ اما باید گفت: در مورد آن حضرت تقیّه ای مطرح نبوده است؛ زیرا دشمنان برای ادامه ی حکومت، باید خود را به آن حضرت مرتبط می دانستند تا مردم نگویند آنان قاتل و دشمن حضرت زهرا علیه السلام هستند؛ پس ترس از دشمن مانع معرفی نبوده، بلکه آن حضرت وجود شریفشان چنین بوده است. لباس باطن به این قامت الهی پوشیده شده و این ناموس الهی، چهره ی باطن است و این نام، ظاهر ندارد؛ به همین دلیل در روایات و مآثورات و در تاریخ از قول مسلمین و غیر مسلمین هیچ عنوان ظاهری برای حضرت زهرا علیه السلام به ما

نرسیده است و حتی نمی توان مدرکی پیدانمود که برای نمونه زنانی به امامت حضرت زهرا علیه السلام نماز گزارده باشند و ایشان عناوین عادی را که برای دیگران میسر است نداشته اند و این امر از مقام بلند زهرا علیه السلام است که باعث مجهول بودن قدر ایشان شده است.

کوثر زهرا

حضرت زهرا علیه السلام کوثر است، ولی نه به معنای خیر کثیر؛ هرچند در کتاب های لغت به خیر کثیر معنا شده است؛ زیرا خیر کثیر بر همه چیز صادق است. کسی که فرزند خوب یا مال حلال فراوان و یا علم داشته باشد، خیر کثیر دارد و هم چنین کسی که شخصیتی بالا و والا داشته باشد و به دیگران کمک نماید یا برای نمونه، چندین مکان عمومی ایجاد نماید، خیر کثیر دارد. بر این اساس، کوثر به معنای خیر کثیر نیست؛ بلکه در مقابل ابتر است. ابتر؛ یعنی مقطوع و منقطع و در مقابل، کوثر به معنای

مداوم و دایم است. آیه‌ی: ﴿ اَنَا اَعْطِيَنَّكَ الْكَوْثَرَ ﴾، در مدت حیات اسلام، به وجود قدسی حضرت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قائم است، اما در مقابل، باطل منقطع است و امروزه نسلی از بنی‌امیه و بنی‌عباس نمانده است، بلکه آن‌ها به طور دایم جایگزین شده‌اند و امروز نسل ثابتی از باطل نداریم. اگر کسی در این زمان بخواهد نسلی از بنی‌امیه یا بنی‌عباس و از خلفای جور و باطل و از همه‌ی اقوامی که در زیارت عاشورا بر آنان لعن شده است بیابد، کسی را نمی‌تواند به دست آورد. هم‌اینک نمی‌توان جمعیتی را سراغ گرفت که سید یا سیده‌ای در میان آنان نباشد و شایسته نیست که سادات عنوان سیادت خود را پنهان کنند. کسی که سیادت دارد باید سیادت خود را به نوعی نشان دهد و نباید کفران نعمت کند و با شال یا لباس یا کلاه سبز به گونه‌ای این عنوان را بنمایاند.

مصایب حضرت زهرا (علیها السلام)

حضرت زهرا (علیها السلام) یک زن است؛ ولی به بلندای قامت حق. آن حضرت بشری است به اندازه‌ی عالم. خود حضرت، همسر، پدر و فرزندان او را نگاه کنید که چه مقامی دارند! با این همه، مظلومیت و مصیبت آن حضرت بسیار است.

مصیبت‌های عظیم حضرت زهرا همانند قدر ایشان مجهول مانده است. مصیبت‌ها و مراثی فراوانی برای حضرت زهرا (علیها السلام) خوانده می‌شود؛ اما همه تنها از در سوخته و مانند آن می‌گویند؛ در حالی که مصیبت‌های حضرت زهرا (علیها السلام) بسیار بیش از این موارد می‌باشد. حضرت مصیبت‌های جانکاه بسیاری داشته‌اند که از دید تاریخ‌پژوهان مخفی مانده است و همه از آن آگاهی ندارند!

یکی از مصایب حضرت زهرا (علیها السلام) برخوردهای خصمانه‌ی عایشه بوده که در مورد آن کم صحبت شده است.

نقش عایشه در شهادت حضرت زهرا (علیها السلام)

عایشه فرزندی نداشت و به همین جهت نسبت به حضرت زهرا (علیها السلام) دشمنی و کینه‌ای در درون خود داشت که حتی خلفای جور مثل او نبودند؛ بلکه می‌توان گفت: بسیاری از دشمنی‌هایی که خلفای جور نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) روا داشتند به تحریک عایشه بوده است؛ زیرا آن‌ها در مقابل عایشه شخصیتی به حساب نمی‌آمدند. عایشه در مقابل ابولهب شخص بسیار مهمی بوده است و این گونه نیست که او زنی معمولی و عادی باشد و با توجه به کراماتی که برای عایشه در تاریخ نقل می‌کنند معلوم می‌شود که او زنی معمولی و از گروه سوم و توده‌ها نبوده؛ بلکه از گروه دوم، یعنی ابرها بوده است.

عایشه در تاریخ عناوین بسیاری دارد، حتی در مقام شمارش، وی دارای عنوان‌هایی بیش از خلفای جور است. نقش وی در همه‌ی جای تاریخ صدر اسلام مشهود است؛ وی در خانه، در

بیرون از خانه، در محل‌های عمومی، خصوصی، ظاهری و باطنی، در توطئه و غیر توطئه، پیش از اسلام و بعد از آن، با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و با غیر ایشان بوده است.

وقتی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آیه‌ای در جمع می‌خوانند، هیچ کس جرأت آن را نداشت از پیامبر (صلی الله علیه و آله) دفاع نماید و نمی‌دانستند که چه کنند! یاران پیامبر با آن عظمتی که داشتند نمی‌دانستند که چگونه برخورد نمایند؛ ولی عایشه به تنهایی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دفاع کرد و شروع به خواندن قرآن نمود و تمام برنامه‌هایی را که مخالفان ترتیب داده بودند باطل کرد و وقتی ملعونی به پیامبر (صلی الله علیه و آله) جسارت نمود، هیچ کس جرأت دفاع از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را نداشت؛ ولی عایشه، یقیه‌ی مردی که بزرگ‌ترین شاعر عرب بود را گرفت و به صورت وی سیلی زد.

عایشه که دارای چنین شخصیتی بود، نسبت به حضرت زهرا (علیها السلام) خباثت و عداوت زیادی از

خود نشان داد؛ وقتی حضرت را می دید تحمل خود را از دست می داد؛ زیرا حضرت زهرا علیها السلام حسن و حسین علیهما السلام را دارد و پدرش پیغمبر صلی الله علیه و آله است و شوهر وی حضرت علی علیه السلام است؛ به همین دلیل، به حضرت زهرا علیها السلام حسادت می کرد و چیزی بیش از حسادت بعضی به آن حضرت داشت.

عایشه، زن سبکسری بوده که مشکلات تاریخی و اخلاقی فراوانی داشته است. وی وقتی می دید که حضرت زهرا علیها السلام نازنین است، آتش می گرفت به ویژه به خاطر برخوردی که پیامبر صلی الله علیه و آله با حضرت زهرا علیها السلام داشت؛ به همین دلیل، به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بسیار اشکال می کرد؛ غافل از این که رابطه ی پدر و دختر همین طور است که به یک دیگر محبت و احترام می کنند و یک دیگر را می بوسند و می بویند هر چند رابطه ی حضرت زهرا علیها السلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فقط به همین مقدار نبوده؛ بلکه روایات فراوانی بیان می دارد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زبان حضرت زهرا علیها السلام

را می مکید و سینه ی آن حضرت را می بوسید و هنگامی که حضرت زهرا علیها السلام وارد می شد پیامبر از جا بر می خواست و جای خود را به حضرت زهرا می داد. البته، برای غیر از پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت زهرا علیها السلام این گونه برخوردها میان پدر و دختر درست نیست؛ زیرا بر خلاف اخلاق عمومی است.

حضرت زهرا علیها السلام؛ باطن ولایت

مباحث مربوط به حضرت زهرا علیها السلام و باب ولایت، پیچیدگی بسیاری دارد و ثقل و پیچیدگی کامل بر آن حاکم است و نمی توان ولایت حضرت و باب ولایت را به آسانی دنبال نمود؛ اگرچه در باب ولایت، رأس محور، جناب نبی مکرم صلی الله علیه و آله است؛ اما رأس مخفی و باطن و خفای ولایت، زهرای مرضیه علیها السلام است. یکی از معضلات باب ولایت، حضرت زهرا علیها السلام است و هرگز ولایت کسی بدون شناخت ایشان، کامل و حتی سالم نمی شود.

آیه‌ی مباحله و مقام حضرت زهرا علیها السلام

در میان آیات قرآن کریم و روایات درباره‌ی ولایت و جناب زهرا علیها السلام اطله‌ی فراوانی وجود دارد و در این میان، آیه‌ی مبارکه‌ی مباحله، حقیقتی عینی در باب ولایت است. آنچه در این آیه است چیزی برتر از ظاهری از باب ولایت است. آیه‌ی شریفه می‌فرماید: ﴿الحق من ربك فلا تكن من الممترین﴾^۱؛ حق از خدا و پروردگار توست، جای شبهه برای تو که نبی خاتم هستی نمی‌باشد. بعد از بیان ظهور حق که: ﴿الحق من ربك فلا تكن من الممترین﴾ می‌فرماید: ﴿فمن حاجك من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا ابناءنا وابناءكم ونساءنا ونساءكم وأنفسنا وأنفسكم﴾^۲؛ حال باید مباحله نمود.

در میان آیات الهی که نسبت به حضرت زهرا علیها السلام و درباره‌ی ولایت استشهاد می‌شود آیه‌ی مباحله دارای بیانی عینی و ویژه و از عالی‌ترین آیات قرآن کریم در این زمینه می‌باشد.

۱- آل عمران / ۶۰.

۲- آل عمران / ۶۱.

در این آیه، پس از بیان حق، می‌فرماید: ﴿فمن حاجك من بعد ما جاءك من العلم﴾؛ بعد از آن که علم بر تو وارد شد و حقیقت روشن گشت، اگر مسیحیان نپذیرفتند، بحث و گفت‌وگو و ارایه‌ی دلیل و استدلال فایده‌ای ندارد؛ بلکه باید حقیقت را به میدان کشید و آن را ظاهر گردانید.

تا به حال گفت‌وگو کردیم و دلیل آوردیم، ما به قرآن استدلال نمودیم و شما به تورات و انجیل و زبور؛ اما مشکل حل نشد؛ چون هر چه هست، بحث، استدلال و کلام است و همانند

آتش که تا زمانی که در ذهن است نمی‌سوزاند، ولی اگر به خارج کشانیده شد می‌سوزاند ما باید به واقعیت و خارج بیاییم و مباحله نماییم و: ﴿ندعو ابناءنا وابناءكم ونساءنا ونساءكم وأنفسنا وأنفسكم﴾؛ مباحله کنیم؛ اما نه تنها با دلیل و برهان؛ بلکه با حضور عینیت و واقع و خارجی ساختن دلیل و برهان؛ یعنی ما و شما هر چه از حقیقت داریم به میدان آوریم و بر این اساس

است که در تاریخ اهل بیت علیهم السلام و در تاریخ یهود و نصاری در جریان مباحله هیچ شبهه‌ای نیست و کسی منکر آن نمی‌باشد و مصداق آن اتفاق افتاده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از محاجّه و استدلال و برهان، مسأله‌ی مباحله را بیان نمود و فرمود:

﴿ ندعوا ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وأنفسنا وأنفسکم ﴾.

مباحله؛ یعنی مسارعه و مقابله، مقاهره‌ی قهاری و شمارش حقیقت مسارعه است. مسارعه، واقعیت چیزی است و ظهور حقیقت در مقابل همه می‌باشد؛ خلاصه، آن شب، شب عجیبی برای عالم بود که فردا چه می‌شود و هر یک از دو گروه چه کسانی را با خود به همراه می‌آورند و چه کسی به میدان می‌آید؛ به خصوص که آیه‌ی شریفه با عنوان جمع آمده است. ما بچه‌هایمان را می‌آوریم شما هم فرزندان‌تان را بیاورید و ما زن‌هایمان را می‌آوریم و شما هم زن‌هایتان را

بیاورید. شاید خیلی از مسلمین می‌گفتند به طور حتم پیامبر مرا به همراه می‌آورد و عده‌ای نیز می‌گفتند: شاید مرا نیاورد؟ اما هنگامی که صبح شد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، امام حسین علیه السلام را در بغل و دست مبارک امام حسن علیه السلام را به دست گرفت؛ حضرت زهرا پشت سر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام پشت سر حضرت زهرا علیه السلام به راه افتادند!

(ابناء) جمع است، ولی در این جا دو نفر مراد است؛ (نساء) جمع است، ولی در این جا یک فرد مراد است؛ (انفس) جمع است، ولی این جا دو نفر مراد است. به لحاظ ادبی نساء، ابناء و انفس اسم جنس است که هم شامل مفرد و هم شامل جمع می‌شود. در این جا دو مباحله است: یکی در مقابل نصارا و نجران و یکی در مقابل اهل خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمین؛ پس از علی دیگر کسی نیست که پیامبر را بیاورد؛ و جز حضرت زهرا علیه السلام نسای دیگری نیست که بیاورد

و جز حسنین کس دیگری نیست؛ زیرا این‌ها
 ابنایی هستند که سه ندارند و نسایی است که
 یکی بیش‌تر نیست و انفسی است که دو شخص
 بیش‌تر نمی‌باشد مباحله این است؛ اگرچه
 نتیجه‌ی مباحله‌ی نجران مقدمه‌ای بود برای
 مباحله‌ی اهل خانه پیامبر ﷺ؛ چرا که معلوم
 است نصارا چیزی برای بیان حقیقت ندارند.
 هنگامی که مسلمانان می‌بینند حسین علیه السلام در
 آغوش پیامبر ﷺ و دست حسن علیه السلام در دست
 پیامبر ﷺ است و هم‌چنین زهرای مرضیه علیه السلام و
 امیر مؤمنان علیه السلام همراه پیامبر ﷺ به راه افتادند؛
 توفانی در دل عایشه و دیگران ایجاد می‌شد و با
 این که نصارا در باب رسالت پیامبر ﷺ شبهه
 داشتند، ولی وقتی خمسه‌ی طیبه و پنج تن
 آل‌عبا علیه السلام را دیدند گفتند: این همان
 رسول الله ﷺ است و اگر این پنج تن دعا کنند،
 کوه‌ها جابه‌جا می‌شود؛ آن‌ها اوصاف پیامبر را
 خوانده بودند، ولی در مصداق شبهه داشتند و

هنگامی که مصداق را دیدند پی بردند که ایشان
 حجت کامل است و فهمیدند که نام همین
 خمسه‌ی طیبه هست که در تورات، زبور، انجیل،
 صحف و در کتاب آدم و یوسف و سایر انبیا و بر
 سر در بهشت نوشته شده است و اگر پیامبر
 اکرم ﷺ عده‌ی دیگری را با خود می‌آورد چند
 نفر زن و چند نفر بچه و چند نفر از اصحاب و
 اهل نماز آن وقت نصارا می‌گفتند: این شخص،
 پیامبر موعود نیست؛ ولی زمانی دیدند نساء یک
 زن است و ابناء دو فرزند و انفس هم دو نفرند،
 فهمیدند و ترسیدند و گفتند: ما مباحله نمی‌کنیم،
 زیرا قرار آن‌ها در مباحله این بود که ﴿نَجْعَلُ لَعْنَةَ اللَّهِ
 عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾؛ و لعنت خدا را برای کاذبان قرار
 دهیم و هر کس دروغ بگوید ملعون باشد؛ یعنی
 معدوم و نابود گردد و اگر چنین می‌شد، کسی از
 نصارا باقی نمی‌ماند؛ ولی از عنایات ربوبی حق
 این بود که این افراد بمانند و از بین نروند.
 مراد از «کاذبین» کسانی هستند که دروغ

می گفتند و اهل نجران دروغ نمی گفتند! اهل خانه‌ی حضرت نیز دروغ نمی گفتند! همه می گفتند: «نشهد اَنک لرسول الله»؛ ولی در سوره‌ی منافقین می فرماید: ﴿إِذَا جَاءَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ أَنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ﴾^۱؛ منافقین می گویند: شهادت می دهیم که شما رسول الله هستید؛ ولی خدا می فرماید: ﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ﴾؛ خدا می داند که شما رسول الله هستید اما این‌ها به دروغ می گویند که شما رسول الله می باشید و این همان بیان مطول است که در جای خود در بحث صدق و کذب دنبال شده است. خداوند می فرماید: تو رسول الله هستی و منافقین هم می گویند: تو رسول الله هستی؛ اما من صادقم ولی منافقین دروغ می گویند. در این قسمت نیز در ابتدای آیه می فرماید: ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾، حق، پروردگار توست، ﴿لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾؛ حق در مقابل کذب است و مراد از

کذب، کذب نیست، بلکه تکذیب واقع و حقیقت مراد است و به عبارتی، مراد کذب نیت است؛ نه کذب کلام. در کلام همه درست می گفتند. همه می گفتند: أشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، ولی عده‌ای حقیقت و واقع را در دل تکذیب می کردند. آن‌ها به زبان اقرار می کردند؛ ولی به آن اعتقادی نداشتند. قرآن کریم در مورد کاذب می فرماید: کاذب کسی نیست که دروغ بگوید، بلکه کاذب کسی است که راست بگوید، ولی بدون اعتقاد و بدون واقع و نیت، راست بگوید و این‌ها همه از مصادیق دروغ است؛ به همین جهت، مباهله، هم در مقابل کسانی بود که خارج از اسلام بودند و هم در مقابل کسانی بود که داخل در اسلام بودند؛ زیرا این‌ها نیز دروغ می گفتند و جزو کاذبین قرار داشتند.

صدق نیت غیر از صدق در کلام است؛ این که شخصی سخنی بگوید و خوب، شیرین و درست سخن بگوید؛ اما دروغ بگوید، در

حقیقت به باطل سخن گفته است. کسی که به باطل بگوید: أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ؛ نه این که شهادت او کذب باشد؛ بلکه شهادت نداده است و در باب صدق و کذب ملاک واقعیت، حقیقت و اخلاص است؛ نه سخن شیرین؛ مباحله، قمار خارجی حقیقت است؛ نه قمار لفظی و آن آتشی است که می سوزاند و نه لفظ آتش! در زمان ما نیز همین گونه است؛ زیرا حرف زیاد است اما صداقت کم است؛ به همین جهت، کارها و کردارها هیچ اثری ندارد؛ بلکه بر عکس اثر تخریبی دارد. بسیاری از عالمان دینی و عالمان ذهنی هر دو با هم درگیر می شوند و فراوانی از هر دو گروه دروغ می گویند و هیچ صدقی در گفتار آنان نیست، حال اگر گفته شود: بیاید میدان، آن وقت روشن می گردد که صدق در کار هست یا نه! حرف تنها، هیچ خاصیتی ندارد؛ عالمان حقیقی کسانی هستند که قدرت مباحله و قدرت مفاخره دارند و اگر سخنی

بگویند، صفا پیدا می شود و در غیر این صورت، هر قدر هم که سخن بگویند فایده ای جز دعوا، یأس و بی اعتقادی مردم، پریشانی و هذیان ندارد و تنها همین است که برای نمونه، می گوید: دیدی از او اشکال گرفتم یا خوب او را ضایع کردم. چنین اموری است که چیزی از صدق و حقیقت در آن نیست.

پیامبر اکرم ﷺ دید که هم کسانی که می گویند: أَشْهَدُ أَنَّكَ لِرَسُولِ اللَّهِ و هم کسانی که منکر وی هستند دروغ می گویند؛ از این رو به این نتیجه رسید که سندی از حقیقت لازم است و مسأله ی مباحله، که مصداق عینی از صدق ربوبیت است را به دستور حق پیشنهاد دادند.

رابطه ی حضرت زهرا علیها السلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

در مورد حضرت زهرا علیها السلام روایات زیادی در کتاب های شیعه و حتی اهل سنت وجود دارد. از آن روایات چنین بر می آید، که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به حضرت زهرا علیها السلام حرمت و حریم

بیشتری داشته‌اند تا نسبت به حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در این روایات آمده است که هر وقت حضرت زهرا علیه السلام وارد منزل پیامبر صلی الله علیه و آله می‌شدند پیامبر اکرم از جای خود بر می‌خاست و حضرت زهرا علیه السلام را بر جای خود می‌نشاند و هرگاه رسول الله صلی الله علیه و آله به خانه‌ی زهرا علیه السلام می‌رفتند، حضرت زهرا علیه السلام از جای خود بر می‌خاست و پیامبر را در جای خود می‌نشاند؛ اما در باره‌ی امیر مؤمنان علیه السلام چنین چیزی نداریم. عایشه از شیوه‌ی رفتار پیامبر اکرم با حضرت زهرا خیلی ناراحت بود و به همین خاطر می‌پرسید: یا رسول الله، چرا این قدر زهرا را می‌بوسی! چرا شما زبان زهرا را در دهان می‌گیرید و می‌مکید، گویا که غسل می‌نوشید؟! و پیامبر در جوابش می‌فرمود: بله، غسل می‌نوشم. هم چنین پیامبر صلی الله علیه و آله زهرا را در آغوش می‌گرفت و می‌بوید؛ ولی عایشه اعتراض می‌کرد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمود: بوی بهشت را

استشمام می‌کنم، و از سفر معراج می‌گفتند و این که هرگاه زهرا را می‌بویم آن نسیم بهشتی در مشام تازه می‌شود. زهرا بهشت است و او نه فرد معمولی است و نه غیر معمولی.

در جریان مباحثه، امام حسن علیه السلام با امام حسین علیه السلام و امیر مؤمنان علیه السلام با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد؛ ولی کسی نبود که با زهرا علیه السلام بیاید؛ زیرا ایشان عدلی ندارد!

حضرت زهرا علیه السلام حدیث ولایت است و در باب ولایت باید گفت که احادیث ولایت جز به قامت حضرت زهرا علیه السلام قد نمی‌کشد؛ به این دلیل، حضرت زهرا علیه السلام هیچ عنوانی ندارد و هر عنوانی بر وجود مبارک ایشان کوتاه است. زهرا علیه السلام امام است یا پیامبر یا نبی یا رسول یا مرسل است، هیچ کدام نیست؛ زیرا همه‌ی این‌ها برای قامتش کوتاه است، ولی مجهول است و مفاتیح غیب او احادیث غیب است. ایشان کسی است که هیچ عنوانی ندارد. این که

گفته می شود حضرت زهرا علیها السلام پیامبر و امام نشد تا زن های دیگر چنین ادعایی نداشته باشند، درست نیست؛ زیرا چنین عناوینی بر قامت زهرا کوتاه است و به همین دلیل است که پیامبر صلی الله علیه و آله مدهوش حضرت زهرا علیها السلام است و هنگامی که به خانه ی زهرا می رسد، از بیرون سلام می کند و هنگامی که می خواهند از شهر خارج شوند با آخرین کسی که وداع می کند، حضرت زهراست و زمانی که وارد شهر می شود با اولین کسی که ملاقات می نماید حضرت زهراست. این روایت را اهل سنت نقل کرده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به طرف بهشت حرکت می کنند؛ ولی زهرا در جلوی پیامبر حرکت می نماید و اگر در جریان مباحله حضرت زهرا علیها السلام در پی رسول الله است از باب حجاب عصمت است و الا اگر از جهت پوشیده ماندن از نامحرم نبود، زهرا علیها السلام در جلوی پیامبر صلی الله علیه و آله حرکت می نمود.

در روز قیامت، هنگامی که حضرت زهرا راه

می رود، به خلق قیامت گفته می شود چشمانتان را ببندید و سرهایتان را پایین بیندازید؛ زیرا حضرت زهرا می خواهد حرکت کند و آن جا لسان حق گویاست و چون همه ی سرها پایین می افتد و چشم ها بسته می شود، حضرت زهرا علیها السلام در جلوی پیامبر صلی الله علیه و آله حرکت می کند.

خوشا به سعادت کسانی که حب حضرت زهرا علیها السلام را دارند و خوشا به حال شیعه که علاوه بر آن، ولایت حضرت زهرا علیها السلام را نیز دارد و خوشا به حال کسانی که نسبت به حضرت زهرا علیها السلام از عمق دل و جان عشق می ورزند. دلیل این همه بغض و عداوت ها نسبت به زهرا علیها السلام این است که چنین عظمتی دارد و حتی بغض به علی علیه السلام نیز به خاطر بغض به حضرت زهرا علیها السلام است. عایشه به همین سبب که حضرت زهرا علیها السلام این چنین عزیز پیامبر بود به علی علیه السلام بغض داشت.

او می بیند که زهرا علیها السلام عزیز است؛ آن هم عزیز پیامبر صلی الله علیه و آله است و حسن، حسین و

محسن علیه السلام دارد و با صفاست، ولی عایشه عقیق است و گرمی ندارد و با این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کوره‌ی محبت است؛ اما نمی‌تواند عایشه را گرم و روشن کند؛ زیرا وی قابلیت هدایت شدن را ندارد: ﴿ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی أبصارهم﴾^۱ و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌بیند در وی گِل گرمی ریخته نشده است؛ چنان‌چه در مورد ابولهب چنین است: ﴿تَبَّتْ یَدَا أَبِی لَهَبٍ وَتَبَ مَا أَغْنَى عَنْهُ مَا لَهُ وَمَا كَسَبَ﴾^۲. نفرین تَبَّت همانند نفرین مادری به کودک خویش است که وی را اذیت و آزار بسیار می‌کند و می‌گوید: ان شاء الله چنین و چنان شوی! چطور مادر با آن همه محبتی که به فرزند دارد، بر سر او فریاد می‌زند و یا سیلی به صورت وی می‌زند و او را نیشگون می‌گیرد! خداوند هم همین کار را با ابولهب کرده و گویا ابولهب را نیشگون گرفته است و وی را نفرین می‌کند؛ زیرا وی قابلیت درست شدن ندارد؛ چون محبت و گرمی ندارد. اگر می‌گویند زنی

۱- بقره / ۷.

۲- لهب / ۱- ۲.

عقیق است؛ یعنی سرد، افتاده و بی‌رمق است، و رحم وی زنده نیست و روح ندارد و نطفه‌پذیر نمی‌باشد. محبت همه به‌خاطر گرمی ایمان است. عایشه زیباست؛ خضرا، احمر و حمیرا است و القاب بسیاری برای خود بافته؛ اما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت زهرا می‌فرماید: «حوراء الانسیة». عایشه که خود را خضرا می‌داند همچون سبزه‌ای است که در مزبله افتاده است و به همین خاطر بغض و کینه در دل وی پیدا می‌شود؛ زیرا می‌بیند که حسن و حسین از آن زهرا هستند؛ ولی او خود عقیق است و نسلی ندارد. عایشه پیش از ازدواج می‌گفت: من زن پیغمبر هستم و از او صاحب فرزند می‌شوم تا جانشین پیامبر شود؛ ولی بعد از ازدواج دید که عقیق است و هنگامی که می‌دید حضرت زهرا علیه السلام حسن، حسین و محسن را دارد، عصبانی می‌شد و می‌اندیشید که اگر عصمت چنین ادامه داشته باشد، همه به دنبال حسن و حسین می‌آیند و به سبب همین بغض درونی بود که با حضرت علی علیه السلام دشمنی‌ها نمود.

ستم خلفای جور

عایشه بعد از پیامبر ﷺ بغض بسیاری نسبت به امام علی (علیه السلام) داشت و تمام تحریکات ضد علوی و فاطمی را در نهان انجام می داد. عایشه با تحریک و همکاری عمر و ابوبکر چنان کرد که به در خانه ی زهرا آمدند و درب خانه ی حضرت را به آتش کشیدند و امیر مؤمنان را به مسجد بردند و ریسمان به گردن مبارک امیر مؤمنان (علیه السلام) انداختند. علت این امر و سبب سکوت حضرت امیر که عین شجاعت است در جای دیگر و در کتاب «پیشوایان راستین اسلام» توضیح داده شده است.

آنان کار را به جایی رساندند که امیر مؤمنان حالت بسیار غضبناکی پیدا کرد و خلیفه ی دوم را از بینی و گردن گرفت؛ به طوری که می خواست او را بکشد؛ اما فرمود: چه کنم که عهد رسول الله است و از کشتن او صرف نظر کرد، این شد که ریسمان به گردن مبارک علی انداختند؛ زیرا دیدند که ایشان تابع عهد رسول الله است و علی دیگر آن صاحب ذوالفقار و آن حیدر کرّار و آن

اسد الله و قاسم کفّار نیست و به همین دلیل وقتی فرمود: چه کنم که عهد رسول الله است، گریبان علی را گرفتند و به مسجد آوردند؛ ولی علی غیرت حق است و زیر بار ناحق نمی رود و این که می گویند علی بیعت کرد، گفته ای بی اساس است. مدارک این چنین است که امیر مؤمنان را با ضرب و زور و ریسمان و در احاطه ی اشرار به مسجد آوردند و عمر با شمشیر در مسجد شجاعانه ایستاده است، ولی داخل جبهه این گونه نبود - بعضی ها در مسجد شعار می دهند ولی به جبهه که می رسند می ترسند - دومی هم از شجاعان داخل مسجد بود و شمشیر را در مسجد کشیده، موهایش را پریشان کرده و ابرقدرت شده! نقل شده است که شخصی امیر مؤمنان (علیه السلام) را با آن وضعیت دید، می گوید دلم به حال حضرت علی (علیه السلام) به رقت آمد؛ زیرا دیدم این علی که حیدر کرّار و صاحب ذوالفقار است، چگونه مظلومانه و با این حال وارد مسجد می شود.

وقتی حضرت علی (علیه السلام) را به مسجد آوردند به

او گفتند بیعت کن! گفت: اگر بیعت نکنم چه می‌کنید؟ گفتند: تو را می‌کشیم، حضرت امتناع کردند، ولی دست مبارک حضرت را گرفتند جمعیت هم عهد حضرت را می‌دانند و می‌بینند که حضرت صاحب عهد است و احساس امنیت می‌کنند و گرنه چه کسی جرأت داشت دست شیر خدا را بگیرد! دست مبارک حضرت امیر را گرفتند و کشیدند. امیر مؤمنان مشیت خود را بست و آن‌ها هرچه تلاش کردند دست حضرت را باز کنند نتوانستند. آقا فرمود: من چیزی نمی‌گویم باز کنید؛ ولی نمی‌توانید و با دست بسته هم که نمی‌توانید بیعت بگیرید.

در مدارک آمده است که خلیفه‌ی اول دست علی علیه السلام را مسح کرد. پس علی علیه السلام بیعت نکرد، بلکه او بیعت کرد؛ ابوبکر دید هیچ کس نمی‌تواند دست حضرت را پیش بیاورد و هرچه تلاش کردند نتوانستند، ابوبکر هم که آدم دانا و زیرکی نبود، خود روی دست مبارک آقا امیر مؤمنان علیه السلام دست کشید.

وضعیتی که برای امیر مؤمنان علیه السلام بود،

برای حضرت زهرا علیه السلام نیز پیش آمد و آنان بعد از پیامبر بغض خود را نسبت به حضرت زهرا ابراز کردند و هنگامی اطراف خانه‌ی زهرا آمدند خیلی احمقانه رفتار کردند. آنان از افراد خشن و عقده‌ای استفاده کردند.

وقتی قنفذ دید خطری وجود ندارد با اربابش (دومی) حرکت کردند و به در خانه‌ی زهرا علیه السلام آمدند و صدا کردند در را باز کنید. حضرت زهرا علیه السلام فرمودند: ما با شما کاری نداریم، شما با ما چکار دارید؟ گفتند: در را باز کن و گرنه خانه را آتش می‌زنیم! دور خانه را هیزم قرار دادند و خانه را به آتش کشیدند؛ در خانه را شکستند و وارد خانه شدند؛ خانه‌ای که وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله به آن می‌رسید سلام می‌کرد، زهرایی که دُرْدانه‌ی پیامبر بود، زهرایی که در دوران کودکی هنگامی که با بچه‌ها بازی می‌کرد پیامبر می‌فرمود: به دنبال زهرای من ندوید زهرای من وقتی بدود عرق می‌کند و سرما می‌خورد و نیز می‌فرمودند: زهرای من مادر ندارد! پیامبر آن طور از زهرا مواظبت می‌کرد، اما باید گفت: یا رسول الله کجا

بودی هنگامی که آن نانجیب‌ها وارد خانه‌ی زهرا شدند، حالا زهرا دارد از امامش دفاع می‌کند ندا می‌دهد یا ابت یا رسول الله، ولی آن نانجیب آن چنان با غلاف شمشیر و شلاق به بازوی مبارک حضرت زهرا علیها السلام می‌زد که زهرا که در آن حال می‌گفت: یا رسول الله یا ابت یا ابتا، یک وقت فریاد زد یا فضّه محسنم را کشتند.

